پلوراليسم نجات در انديشه اسلامي

مهدي عزيزان

(دانش‌آموخته حوزه علميه و دكتري كلام و فلسفه اسلامي)

چكيده

واژه «پلورال» (plural) به معناي كثرت و تعدّد، و واژه «پلوراليسم» (pluralism) به معناي كثرت‌گرايي يا گرايش به كثرت به كار مي‌رود. پلوراليسم داراي انواعي از قبيل معرفتي، ديني، اخلاقي، نجات، فرهنگي و سياسي است. از بين اين انواع، موضوع اين نوشتار «پلوراليسم نجات» است.

در اين بحث، مسئله آن است كه آيا سعادت و نجات اخروي و بهره‌مندي انسان‌ها از مواهب آن و ورود به بهشت، ويژه پيروان دين خاصي است يا پيروان اديان متفاوت، از سعادت و نجات اخروي بهره‌مندند؟ قايلان به پلوراليسم نجات، از عقيده دوم، كه همان نجات پيروان اديان متعدد و متكثّر است، دفاع مي‌كنند.

كليدواژه‌ها: پلوراليسم نجات، پلوراليسم معرفتي، صراط مستقيم، مستضعفان، جاهل قاصر و مقصّر.

مقدّمه

با توجه به پيامدهاي فلسفي، كلامي، اجتماعي و اخلاقي «پلوراليزم نجات»، بررسي اين موضوع اهميت بيشتري پيدا مي‌كند؛ چراكه جهان پر از اديان و مذاهب رنگارنگ و متلوّن است. از يك‌سو، اديان توحيدي همچون اسلام، مسيحيت و يهود قرار دارند، و از سوي ديگر، اديان غيرتوحيدي همچون هندوئيسم، بودايي، كنفوسيوس و مانند آن صف‌آرايي كرده‌اند. هريك از اين اديان نيز در دل خود، حامل مذاهب متعددي هستند. در جهان اسلام، مذهب اماميه، اهل‌سنّت (با گرايش‌هاي كلامي اشعري و معتزلي و گرايش‌هاي فقهي حنبلي، شافعي، حنفي و حنبلي)، اباضيه، ماتريديه، اسماعيليه و مانند آن؛ در جهان مسيحيت، مذاهب ارتدوكس، كاتوليك و پروتستان، نمونه‌هايي از اين تنوّع مذهبي را نشان مي‌دهند.

هر يك از اين اديان يا مذاهب، در قياس با كل انسان‌ها در دامنه زمين و زمان، از تعداد كمتري برخوردارند و در مقابل آنان، آحاد بيشتري از انسان‌ها صف بسته‌اند. حال چنانچه هريك از اين اديان و مذاهب تنها پيروان خود را اهل نجات بدانند و غير خود را يكسره اهل هلاكت و آتش، چه حادثه‌اي رخ خواهد داد؟ بنابراين، همه اين نحله‌ها و ملل مذهبي و دست‌كم، اديان توحيدي بايد به سؤالاتي از اين دست پاسخ دهند:

ـ با توجه به هلاكت و شقاوت بيشتر انسان‌ها، آيا حكمت خداوند در خلقت انسان، اراده خداوند در هدايت انسان‌ها، هدف از ارسال رسولان و بعثت انبيا و در يك كلام، فلسفه آفرينش به هدف خود اصابت خواهد كرد يا نه؟

ـ اگر آفرينش جمادات و نباتات و حيوانات با عرض و طول وسيع آن، مقدّمه كمال انساني است، كه اكثريت آنها در نهايت به هدف خود نمي‌رسند و در اثر ضلالت،

به هلاكت و دوزخ درخواهند افتاد، آيا خلقت موجودات، به ويژه نوع انساني، توجيه فلسفي و كلامي خواهد يافت يا خير؟

فارغ از نتايج فلسفي و كلامي موضوع، از نظر اجتماعي نيز اين بحث نتايج فراواني درپي خواهد داشت. اقلّيتي كه تنها سرانجام خود را منتهي به سعادت و رستگاري بداند و ديگران را يكسره در تيه شقاوت و عذاب سرگردان ببيند، در تعاملات اجتماعي نيز همه امتيازات اجتماعي را به سوي خود مي‌كشد، خود را برتر از همه مي‌نشاند و چه بسا توهين، شكنجه و حتي كشتن ديگران را نيز روا بشمارد. بدون ترديد، يكي از ريشه‌هاي تنش‌ها و درگيري‌هاي اجتماعي در طول تاريخ، همين نكته بوده است.

از نظر اخلاقي و تربيتي نيز اين بحث ثمرات قابل توجهي دارد. اگر هر مذهبي تنها پيروان خود را اهل نجات بداند و ديگران را يكسره اهل شقاوت و عذاب، لاجرم از نظر اخلاقي، به آنان به ديده تحقير و تمسخر مي‌نگرد، از بذل محبت و كمك به آنان دريغ مي‌كند، خود را بهتر و مهتر مي‌بيند و تكبّر و خودبيني را توجيه مي‌كند، از بودن با ديگران در رنج و عذاب است و... .

در نقطه مقابل، چنانچه در سنگ‌بناي معرفتي ما درباره اهل نجات و دوزخ، تغييري حاصل آيد و به جاي قطع و يقين به هلاكت و عذاب مذاهب و اديان ديگر، احتمال نجات آنان ـ و نه بيشتر ـ مطرح شود، پاسخ به پرسش‌هاي قبلي همگي تغيير مي‌كند؛ حكمت و فلسفه خلقت، صفت هدايتگري خداوند و غرض از ارسال رسولان، در دايره وسيعي از انسان‌ها و با طيف شديد و ضعيف آن، تحقق مي‌يابد؛ تعاملات اجتماعي رنگ ديگري به خود مي‌گيرد و وضعيت رواني و اخلاقي افراد، نرمش و آرامش بيشتري به خود مي‌بيند.

در قبال مسئله «پلورالسيم نجات» در جغرافياي انديشه اسلامي، سه فرضيه قابل طرح است كه پس از بررسي و تفحّص لازم در منابع اسلامي، لاجرم يكي از آنها از توفيق و تأييد بيشتري برخوردار خواهد شد و مورد قبول اهل‌نظر قرارخواهدگرفت. اين سه‌فرضيه عبارتند از:

1. انكار مطلق پلوراليسم نجات؛

2. پذيرش مطلق پلوراليسم نجات؛

3. پذيرش و انكار مشروط پلوراليسم نجات.

رابطه پلوراليسم معرفتي و پلوراليسم نجات

در صورت پذيرش مطلق پلوراليسم نجات و اعتقاد به اهل نجات بودن پيروان اديان متعدّد، جاي اين پرسش وجود دارد كه آيا نجات پيروان اديان متعدد به دليل حقّانيت و درستي آموزه‌هاي آن اديان است يا توجيه ديگري دارد؟ به عبارت ديگر، آيا پذيرش پلوراليسم نجات مبتني بر پذيرش پلوراليسم معرفت ديني و حقّانيت اديان متكثّر است، يا مي‌توان با انحصاري دانستن دين كامل در يك آيين و ردّ پلوراليسم معرفت ديني، پلوراليسم نجات را از راه ديگري پذيرفت؟ به تعبير ديگر، آيا بين پلوراليسم معرفت ديني و پلوراليسم نجات ملازمه‌اي منطقي وجود دارد يا خير؟

عده‌اي عقيده دارند: اعتقاد به پلوراليسم نجات مستلزم تن دادن به پلوراليسم معرفتي و ديني است و بدون اعتقاد به حقّانيت همه اديان و وجود صراط‌هاي مستقيم، نمي‌توان به نجات يافتن پيروان آنها معتقد شد. چنانچه در بخش معرفتي و اعتقاد ديني، حقّانيت و استقامت را به يك آيين منحصر كنيم، لاجرم بايد نجات و سعادت را نيز در همان آيين محدود نماييم.

نظريه‌پرداز برجسته اين نظريه در دوران معاصر، جان هيك (J. Hick) است. او گرچه كشيشي مسيحي است و طبعا بايد از حقّانيت و سعادت‌آوري مسيحيت و كليسا دفاع كند، اما با رويكردي انتقادي به معتقدات كليسا، حقّانيت و سعادت را منحصر در كليسا نمي‌داند و با طرح پلوراليسم ديني و نجات، طرح نوي را در جهان مسيحيت در انداخته است:

به عنوان يك نفر مسيحي، لازم است توجه خود را روي مطلق‌گرايي مسيحي متمركز سازم. اين مطلق‌گرايي در گذشته، اشكال نيرومندي به خود گرفته است و تبعات و لطمات انساني عظيمي نيز به دنبال داشته است؛ چه در گذشته و در عقيده جزمي كليساي كاتوليك رومي كه مي‌گفت: «بيرون از كليسا هيچ نجات و فلاحي وجود ندارد»، و چه در حركات ميسيونري معادل آن در كليساي پروتستان در قرن نوزدهم كه مي‌گفت: «بيرون از مسيحيت نجات و رستگاري متصور نيست.»1

از همين رو، وي با ردّ انحصارگرايي كليساي كاتوليك و پروتستان، منادي پلوراليسم ديني و نجات مي‌شود:

«پلوراليسم» عبارت است از: قبول و پذيرش اين ديدگاه كه تحوّل و تبديل وجود انسان از حالت خودمحوري به خدا (حقيقت) محوري به طرق گوناگون در درون همه سنّت‌هاي ديني بزرگ عالم [اسلام، مسيحيت، هندوئيسم و بوديسم ]صورت مي‌گيرد. به عبارت ديگر، تنها يك راه و شيوه نجات و رستگاري وجود ندارد، بلكه راه‌هاي متعدّد و متكثّري در اين زمينه وجود دارند.2

به طور خلاصه، مي‌توان مسير جان هيك را در رسيدن به پلوراليسم نجات، به شكل ذيل ترسيم كرد:

پلوراليسم معرفتي

پلوراليسم معرفت ديني

پلوراليسم نجات

قابل ذكر است كه انگيزه اصلي او از اين طرح، رسيدن به پلوراليسم اجتماعي يا همان تحمّل، مدارا و تساهل و تسامح پيروان اديان متكثّر با يكديگر در صحنه زندگي اجتماعي است و طرح و پذيرش پلوراليسم معرفت ديني و نجات، ابزاري براي رسيدن به پلوراليسم اجتماعي و افزايش ظرفيت ادراكي انسان‌ها براي تحمّل و مدارا با يكديگر در زندگي اجتماعي است.

نقطه مقابل اين ديدگاه، عقيده كساني است كه معتقدند: اعتقاد به پلوراليسم نجات مستلزم تن دادن به پلوراليسم معرفتي نيست و مي‌توان با ردّ پلوراليسم معرفتي و اذعان به حقّانيت يك دين و وجود تنها يك صراط مستقيم، پيروان ساير اديان را نيز مشروط به شرايطي، از نجات اخروي بهره‌مند دانست.

فيلسوفان مسلماني همچون ابن سينا، ملّاصدرا، علّامه طباطبائي، امام خميني قدس‌سره و استاد مطهّري از هواداران اين نظريه‌اند. به دليل آنكه رسالت اين نوشتار بررسي موضوع پلوراليسم نجات از ديدگاه منابع و مباني اسلامي است، از نقد و بررسي ديدگاه گروه نخست (جان هيك و مانند او) صرف‌نظر مي‌شود و بر اساس پذيرش بطلان پلوراليسم معرفتي و معرفت ديني، و پذيرش حقّانيت آموزه‌هاي اسلامي و جاوداني و جهاني بودن آنها و انحصار صراط مستقيم در اسلامِ مبتني بر مكتب اهل‌بيت عليهم‌السلام، موضوع بررسي مي‌گردد.

انحصار حقّانيت و صراط مستقيم در دين اسلام

اكنون بايد ديد آيا با انحصاري دانستن حقّانيت و صراط مستقيم در دين اسلام، راهي براي پذيرش پلوراليسم نجات وجود دارد يا خير؟ درباره اين موضوع، با دو رويكرد عقلي و نقلي مي‌توان به بحث پرداخت. در رويكرد عقلي، اين موضوع قابل بحث است كه در نگاهي كلي و بدون تعيين مصاديق جزئي، وضعيت انسان‌ها در قيامت چگونه است، آيا بيشتر انسان‌ها اهل شقاوتند يا سعادت و نجات؟ اما در رويكرد نقلي، با استفاده از آيات و روايات و نظريات مفسّران و متكلّمان مسلمان، وضعيت گروه‌هاي متفاوت انسان‌ها مانند مؤمنان، كافران، اطفال و مستضعفان مورد بررسي قرار مي‌گيرد.

الف. رويكرد عقلي

از نظر سعادت و شقاوت انسان‌ها در حيات اخروي، جاي اين اشكال وجود دارد كه با توجه به اينكه بيشتر انسان‌ها به لحاظ حكمت نظري فاقد كمالات عقلي بوده و مغلوب جهل هستند، و به لحاظ حكمت عملي فاقد كمالات اخلاقي و مغلوب شهوت و غضب هستند، بيشتر انسان‌ها اهل شقاوت بوده و عده كمي از آنان به سعادت اخروي نايل مي‌شوند.

برخي از فلاسفه مسلمان، همچون ابن‌سينا، خواجه نصيرالدين طوسي و ملّاصدرا به اين اشكال پاسخ داده‌اند. ابن‌سينا در كتاب الاشارات و التنبيهات معتقد است: همچنان‌كه حالات بدن انسان از سه حالت خارج نيست، نفس انسان نيز داراي سه حالت است: بدن انسان يا در كمال زيبايي و صحّت است، يا در كمال زشتي و مريضي و يا در حالتي بين اين دو.

در زندگي دنيايي، گروه اول (در كمال زيبايي و صحّت) بهره فراواني از سعادت دنيوي مي‌برند؛ گروه دوم هيچ‌گونه بهره‌اي ندارند؛ و گروه سوم (بين دو گروه) بهره معتدل و ميانه‌اي از آن مي‌برند. بر همين منوال، انسان‌ها به لحاظ حالات نفساني نيز يا از كمال عقل و اخلاق برخوردارند، يا بهره‌اي متوسط از عقل و اخلاق دارند، و يا هيچ بهره‌اي از آنها ندارند. گروه اول (در كمال عقل و اخلاق) به سعادت كامل اخروي مي‌رسند؛ و گروه سوم (فاقد كمال عقلي و اخلاقي) جز رنج و اذيت بهره‌اي از آن جهان ندارند؛ و گروه دوم، كه بين آن دو قرار گرفته‌اند، در زمره اهل سلامت و سعادت محسوب شده، تنها بهره‌اي از خيرات حيات اخروي مي‌برند.

هر يك از دو گروه اول و دوم (در كمال عقل و اخلاق يا فاقد آن دو) تعداد كمي دارند، اما گروه سوم (بين آن دو) بيشترين افراد را در خود جاي داده است. از انضمام گروه اول و دوم به يكديگر، گروه «اهل نجات و سعادت» شكل مي‌گيرد كه واجد بيشترين افراد است و گروه سوم، كه اهل شقاوتند، در اقلّيت خواهند بود. بنابراين، در جهان آخرت، سعادت و خير بر شقاوت و شرّ غالب است.3

صدرالمتألّهين نيز معتقد است: دقت‌نظر در اصول ديني و قواعد عقلي، موجب جزم و يقين بر اين نكته است كه بيشتر مردم در آخرت، لزوما اهل نجات و سلامت خواهند بود. وي سپس با استفاده از برهان لمّي اضافه مي‌كند: خلقت هر نوعي از موجودات طبيعي، بايد به گونه‌اي باشد كه تمام افراد آن نوع يا بيشتر آنها بدون مانع و مزاحم دايمي، به كمال مخصوص خودشان برسند، مگر اينكه مزاحمت و ممانعتي به ندرت و غيردايمي رخ دهد. بر اساس اين برهان لمّي، تمام يا بيشتر افراد نوع انسان نيز بايد به كمال انساني برسند و از سعادت و نجات برخوردار شوند.

البته ملّاصدرا تأكيد مي‌كند: كمالي كه از آن سخن مي‌گوييم تنها كمال اول و دوم انسان است، نه كمالات بعدي؛ مانند حكمت و عرفان نسبت به خداوند و ملكوت و آيات‌او كه اقتضاي‌اين‌گونه‌كمالات‌درنهاد بيشتر انسان‌ها نيست، بلكه در طبيعت گروه اندكي از مردم قرار دارد.

ملّاهادي سبزواري منظور ملّاصدرا از كمال اول انسان را، كمالات مناسب با استعداد «نوع» انسان؛ و مقصود از كمال دوم را كمالات مناسب با استعداد هر يك از «افراد» انسان مي‌داند.4

امام خميني قدس‌سره در اين زمينه سخني خواندني دارند: سبب اينكه عمل بسياري از كافران گناه و عصيان نيست و در نتيجه، بر كار خود عقاب نمي‌شوند اين است كه بيشترشان جز مقداري كم و اندك، نسبت به حقيقت جاهل بوده و در جهل خود مقصّر نيستند، بلكه قاصرند.

اما قاصرانه بودن جهل عوام آنان را نسبت به وظايف و تكاليف الهي‌شان، آشكار است؛ زيرا آنان در باب مذاهبي كه بر خلاف مذهبشان باشد نينديشيده‌اند، بلكه نظير عوام مسلمانان، به صحّت مذهب خود و بطلان ديگر مذاهب قطع دارند. همان‌گونه كه عوام ما به سبب تلقين و نشو و نما در محيط اسلامي، بدون آنكه احتمال خلافي بدهند، به صحّت مذهب خود و بطلان ساير مذاهب قطع دارند، عوام آنان نيز چنين هستند. كسي كه قطع دارد از متابعت از قطع خود معذور است و عصيان و گناهي بر او نوشته نمي‌شود. او به خاطر تبعيت از قطع خود، عقوبت نمي‌شود.

اما غير عوام كفّار، اغلب آنان به سبب تلقيناتي كه از ابتداي طفوليت به آنان داده شده و به سبب رشد در محيط كفر، بر مذاهب باطل جزم داشته و معتقدند، به گونه‌اي كه هرگاه هرچه بر خلاف آن به آنان گفته شود به ردّ آن مي‌پردازند. عالم يهودي و نصراني، نظير عالم مسلمان، حجت غير خود را صحيح نمي‌داند و بطلان حجت غير او برايش نظير ضروريات است؛ زيرا صحّت مذهب او برايش ضروري است و احتمال خلاف آن را نمي‌دهد. آري، اگر در ميان عالمان آنان كسي باشد كه احتمال خلاف بدهد و از نظر به حجت آن، به سبب عناد يا تعصّب خودداري ورزد، مقصّر است؛ نظير كساني از علماي يهود و نصارا كه در صدر اسلام چنين بوده‌اند.

نتيجه آنكه كفّار جاهل نظير مسلمانان جاهل، به دو قسم تقسيم مي‌شود: بعضي قاصر و بعضي مقصّرند، و تكاليف در اصول و فروع بين همه مكلّفات مشترك است، اعم از اينكه عالم و يا جاهل قاصر و يا مقصّر باشند. و كفار بر اصول و فروع عقاب مي‌شوند، البته در صورتي كه حجت بر آنها تمام شده باشد. در غير اين صورت، عقابي بر آنان نيست. پس همچنان‌كه معاقب بودن مسلمان بر فروع، به اين معنا نيست كه آنها اعم از اينكه قاصر يا مقصّر باشند بر فروع عقاب مي‌شوند، به حكم عقل و اصول عدالت، در مورد كافران نيز از همه جهات بر همين مقياس است.5

غزالي نيز در كلام مشابهي معتقد است: بيشتر مردم در كودكي ايمان آورده‌اند و سبب تصديقشان تنها تقليد از پدران و معلمان خويش بوده است؛ زيرا به آنان حسن ظن داشته‌اند و خود آنان هم از خودشان بسيار ستايش كرده و ديگران نيز آنان را ستوده‌اند و از مخالفانشان بسيار بدگويي كرده و درباره انواع بلاهايي كه بر كساني كه اعتقادي جز اعتقاد آنان داشته‌اند، داستان‌هايي گفته‌اند كه فلان يهودي در قبرش به شكل سگ مسخ شد و فلان رافضي به شكل خوك درآمد و داستان خواب‌هايي را نقل كرده‌اند. چيزهايي از اين قبيل تنفّر از آنها و گرايش به ضدّ آنها را در نفوس كودكان غرس مي‌كند، به گونه‌اي كه شك به طور كلي از قلوب آنان بركنده مي‌شود؛ زيرا آموزش در كودكي مانند نقش روي سنگ است. سپس بر اين اعتقادات نشو و نما پيدا مي‌كنند و آن را در نفس خود استوار مي‌سازند و پس از بلوغ، بر اعتقاد جازم و تصديق محكم خويش، كه شكي به آن راه ندارد، باقي مي‌مانند. از اين‌رو، ديده مي‌شود كه فرزندان مسيحيان و رافضيان و زرتشتيان و مسلمانان همگي جز بر عقايد پدرانشان و اعتقادات باطل يا حق آنان به بلوغ نمي‌رسند و به گونه‌اي به آن عقايد قطع دارند كه اگر ايشان را قطعه‌قطعه كنند، از آن عقايد دست برنمي‌دارند، در حالي كه براي آنها دليلي واقعي يا ظاهري ندارند. همچنين ديده مي‌شود كه غلامان و كنيزان مشرك در حالي اسير مي‌شوند كه اسلام را نمي‌شناسند. پس هنگامي كه اسير مسلمانان شدند و مدتي با آنان زندگي كردند و در خود ميل به اسلام را يافتند، مثل آنان مي‌شوند و عقيده آنان را مي‌پذيرند و به اخلاق آنان متخلق مي‌شوند. همه اينها فقط به سبب تقليد و سرمشق قرار دادن است كه در پيروان يافت مي‌شود. و طبايع، مخصوصا طبايع كودكان و جوانان، بر سرمشق قراردادن سرشته شده‌اند. پس از اينجا معلوم مي‌شود كه تصديق جازم بر بحث و ترتيب دادن ادلّه توقف ندارد.6

شهيد مطهّري نيز در فصل نهم كتاب عدل الهي تحت عنوان «عمل خير از غير مسلمان» در بحث پرمخاطره‌اي مي‌نويسد:

ما معمولاً وقتي مي‌گوييم فلان كس مسلمان است يا مسلمان نيست، نظر به واقعيت مطلب نداريم. از نظر جغرافيايي، كساني را كه در يك منطقه زندگي مي‌كنند و به حكم تقليد و وراثت، از پدران و مادران مسلمانند، «مسلمان» مي‌ناميم و كساني ديگر را كه در شرايط ديگر زيسته‌اند و به حكم تقليد از پدران و مادران، وابسته به ديني ديگر هستند يا اصلاً بي‌دينند، «غيرمسلمان» مي‌ناميم.

بايد دانست اين جهت ارزش زيادي ندارد، نه در جنبه مسلمان بودن و نه در جنبه نامسلمان بودن و كافر بودن. بسياري از ماها مسلمان تقليدي و جغرافيايي هستيم؛ به اين دليل مسلمان هستيم كه پدر و مادرمان مسلمان بوده‌اند و در منطقه‌اي به دنيا آمده و بزرگ شده‌ايم كه مردم آن مسلمان بوده‌اند. آنچه از نظر واقع، باارزش است، اسلام واقعي است و آن اين است كه شخص قلبا در مقابل حقيقت تسليم باشد، درِ دل را به روي حقيقت گشوده باشد تا آنچه را كه حق است، بپذيرد و عمل كند و اسلامي كه پذيرفته است بر اساس تحقيق و كاوش از يك طرف، و تسليم و بي‌تعصّبي از طرف ديگر، باشد.

اگر كسي داراي صفت «تسليم» باشد و به عللي اسلام بر او مكتوم مانده باشد و او در اين‌باره بي‌تقصير باشد، هرگز خداوند او را معذّب نمي‌سازد؛ او اهل نجات از دوزخ است.7

ايشان در پايان بحث دشوار و طولاني خويش، نجات از عذاب و استحقاق پاداش عمل نيك را براي اكثريت قاصر غيرمسلمان به شرح ذيل قايل مي‌شود:

به نظر حكماي اسلام، از قبيل بوعلي و صدرالمتألّهين، اكثريت مردمي كه به حقيقت اعتراف ندارند قاصرند، نه مقصر؛ چنين اشخاصي اگر خداشناس نباشند، معذّب نخواهند بود ـ هرچند به بهشت هم نخواهند رفت ـ و اگر خداشناس باشند و به معاد اعتقاد داشته باشند و عملي خالص قربة الي‌اللّه انجام دهند، پاداش نيك عمل خويش را خواهند گرفت. تنها كساني به شقاوت كشيده مي‌شوند كه مقصّر باشند، نه قاصر.8

وي در يك سخنراني مربوط به اواخر عمر پربركت خويش، كه بعدا تحت عنوان «حق و باطل» تنظيم و منتشر شد، با تأكيد فراوان و از صميم قلب، مسيحيان و كشيشان مسيحي را متقي و مستحق بهشت دانست و گفت:

شما اگر به همين مسيحيت تحريف‌شده نگاه كنيد و برويد در دهات و شهرها، آيا هر كشيشي را كه مي‌بينيد، آدم فاسد و كثيفي است؟ واللّه، ميان همين‌ها، صدي هفتاد، هشتادشان مردمي هستند با يك احساس ايماني و تقوا و خلوص كه به نام مسيح و مريم، چقدر راستي و تقوا و پاكي به مردم داده‌اند، تقصيري هم ندارند. آنها به بهشت مي‌روند، كشيش آنها هم به بهشت مي‌رود. پس حساب روحانيت حاكم فاسد مسيحي و پاپ‌ها را بايد از اكثريت مبلّغين و پيروان مسيح جدا كرد.9

حاصل سخن در اين بخش آن است كه بر اساس رويكرد عقلي، بيشتر مردم در جهان آخرت، با اختلاف مراتب و درجات، از سعادت و نجات برخوردار خواهند بود و عده معدودي از آنها دچار شقاوت و عذاب ابدي خواهند شد. حال بايد ديد آيا اين نتيجه‌گيري عقلي مورد تأييد متون نقلي نيز هست يا خير.

ب. رويكرد نقلي

با الهام از روايتي از امام صادق عليه‌السلام مي‌توان انسان‌هاي محشور در صحنه قيامت را به سه دسته كلي مؤمنان، كافران و گم‌راهان تقسيم نمود:10

1. «مؤمنان»؛ برخوردار از نعمت‌هاي بهشت؛

2. «كافران»؛ مشمول عذاب جهنم؛

3. «گم‌راهان» داراي حالات و درجات متفاوتند.

محور عمده بحث در اين مقاله، تعيين وضعيت گم‌راهان است كه آيا اين عده اهل نجات و بهشتند، يا اهل شقاوت و دوزخ؟

روايات ديگري گروه گم‌راهان را به چهار دسته مستضعفان، اهل اعراف، مؤمنان گناه‌كار «خَلَطُواْ عَمَلاً صَالِحا وَ آخَرَ سَيِّئا»(توبه: 102) و وانهاده به امر خداوند «مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللّهِ» (توبه: 106) تقسيم نموده‌اند.11 در اين مجال، براي اجتناب از اطاله سخن، تنها وضعيت مستضعفان بررسي مي‌شود و رسيدگي به وضعيت ساير گم‌راهان به فرصت ديگري وانهاده مي‌شود:

مستضعفان

«استضعاف» از ماده «ضعف» و از باب استفعال، به معناي ضعيف يافتن كسي است. خاستگاه بحث مستضعف، قرآن كريم است. قرآن كريم در آيات متعددي، از گروهي به عنوان «مستضعفان» نام مي‌برد. آيات 97 تا 99 سوره نساء از اين جمله است:

«إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلآئِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُواْ فِيمَ كُنتُمْ قَالُواْ كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الأَرْضِ قَالْوَاْ أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُواْ فِيهَا فَأُوْلَـئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءتْ مَصِيرا إِلاَّ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاء وَالْوِلْدَانِ لاَ يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلاَ يَهْتَدُونَ سَبِيلاً فَأُوْلَـئِكَ عَسَي اللّهُ أَن يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَ كَانَ اللّهُ عَفُوّا غَفُورا»؛ كساني كه فرشتگان روح آنها را مي‌گيرند، در حالي كه به خويشتن ستم كرده‌اند، به آنها گويند: شما در چه جايي بوديد؟ (و چرا با اينكه مسلمان بوديد، در صف كفار جاي داشتيد؟) گويند: ما در سرزمين خود مستضعف بوديم. آنها (فرشتگان) گويند: مگر سرزمين خدا پهناور نبود كه مهاجرت كنيد؟ آنها (عذري ندارند و) جايگاهشان دوزخ است و سرانجام بدي دارند، مگر آن دسته از مردان و زنان و كودكاني كه (حقيقتا مستضعفند) نه چاره‌اي دارند و نه راهي (براي نجات از آن محيط آلوده) مي‌يابند. ممكن است خداوند آنها را مورد عفو قرار دهد و خداوند عفوكننده و آمرزنده است.

مفسّران در شأن نزول اين آيه چنين آورده‌اند كه گروهي در مكّه به اسلام گرويدند و اظهار مسلماني كردند. هنگامي كه پيامبر و اصحاب ايشان به مدينه هجرت كردند، آنان در مكّه باقي ماندند و تحت تأثير آباء خود در مكّه واقع شده، به اجبارِ مشركان و همراه آنان در جنگ بدر شركت كردند و تمامي به دست مسلمانان كشته شدند. گفته مي‌شود: آنان پنج نفر بودند.12 بر اساس اين آيه كساني كه در مكّه ماندند و با مشركان همراه شدند، افراد ظالمي بودند كه به بهانه استضعاف، گناه خود را توجيه مي‌كردند. آنها مي‌توانستند با مهاجرت از مكّه به مدينه، از وضعيت شرك‌آلود خلاصي يابند. در پايان آيه، از مستضعفان واقعي ياد شده است كه از گروه اول استثنا شده‌اند و واقعا مستضعف شمرده مي‌شوند.

اين آيات موضوع بحث‌هاي فراواني واقع شده‌اند. مستضعفان واقعي چه كساني‌اند؟ ويژگي‌هاي آنان چيست؟ و وضعيت آنان در برزخ و قيامت، چگونه است؟

در تبيين اين آيات و آيات مشابه، روايات فراواني وارد شده است. در كتب روايي، اين آيات در ابواب خاصي مانند «باب المستضعف»13 و «باب المستضعفين و مرجون لامراللّه»14 سامان‌دهي شده‌اند. به دنبال طرح اين بحث در آيات و روايات، در كتب تفسيري و كلامي نيزمباحث‌مبسوطي‌درباره‌مستضعفان‌مطرح‌شده‌است.15

اكنون سؤال اين است كه آيا مستضعفان در زمره مؤمنان هستند يا كافران و يا گروهي غير اين دو؟ برخي روايات حاكي از آن است كه گروهي از مسلمانان مردم را به دو گروه مؤمن و كافر تقسيم مي‌كردند كه لازمه سخن آنان، گنجانده‌شدن مستضعفان در شمار كافران است. زراره، يكي از اصحاب خاص امام صادق عليه‌السلام، در گفت‌وگويي با آن حضرت، با استناد به آيه «فَمِنكُمْ كَافِرٌ وَ مِنكُم مُؤْمِنٌ» (تغابن: 2) از اين عقيده دفاع مي‌كرد.16 در جاي ديگر، زراره پا را فراتر نهاد و مردم را به دو گروه «موافق ما و مخالف ما» تقسيم مي‌كرد و معيار حق را عقايد همفكران خود دانست.17 در اين روايت نيز، كه حاكي از گفت‌وگوي زراره با امام صادق عليه‌السلام است، بحث آنچنان بالا گرفت كه صداي آنان از پشت در شنيده مي‌شد.

در هر دو نمونه مزبور، امام صادق عليه‌السلام نظر زراره را نپذيرفتند و خطاب به او فرمودند: اي زراره، كلام خداوند [در قرآن] راست‌تر از كلام توست. [در منظومه عقايد تو] كجايند كساني كه خداوند درباره‌شان فرموده است: «إِلاَّ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاء وَالْوِلْدَانِ لاَ يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلاَ يَهْتَدُونَ سَبِيلاً» (نساء: 98)؟ كجايند «مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللّهِ»؟ كجايند «اَلَّذينَ خَلَطُواْ عَمَلاً صَالِحا وَ آخَرَ سَيِّئا»؟ كجايند «اصحاب الاعراف»؟18 و كجايند «وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ» (توبه: 60)19

بر اساس اين روايات، مشخص مي‌شود كه علاوه بر دو گروه «مؤمن» و «كافر» گروه‌هاي چهارگانه ديگري با عنوان «مستضعفان»، «مرجون لامراللّه»، كساني كه عمل نيك و بد را به هم آميخته‌اند و «اصحاب اعراف» وجود دارند كه اين چهار دسته از نظر وضعيت اخروي، داراي منزلتي بين ايمان و كفر هستند.20

بر اساس روايات ديگري، اين گروه‌هاي چهارگانه، تحت عنوان كلي، «ضالّ» (گم‌راه) جاي گرفته‌اند.21

حاصل آنكه به جاي تقسيم دوگانه «مومن» و «كافر»، تقسيم سه‌گانه «مؤمن»، «كافر» و «ضال» را بايد قرار داد.

علّامه شعراني در توضيح اين روايات و چرايي عقايد افرادي مانند زراره معتقد است: اين عده بر اساس قواعد فقهي، به درستي اعتقاد دارند: كسي كه بدنش پاك، ذبيحه‌اش حلال و ازدواج با او جايز است، «مسلمان» است؛ و كسي كه بدنش نجس، ذبيحه‌اش حرام و ازدواج با او غيرجايز است، «كافر» شمرده مي‌شود؛ چراكه معيار احكام و قواعد فقهي، اسلام ظاهري افراد است. اما امام صادق عليه‌السلام اين عده را متوجه ساختند كه احكام اخروي تابع احكام دنيوي نيست و چنين نيست كه هر مسلمان ظاهري در آخرت نيز اهل نجات و بهشت باشد و هر كافر ظاهري، اهل جهنم. از اين‌رو، ملازمه‌اي بين احكام فقهي و كلامي وجود ندارد.

البته اصرار زراره بر عقيده خود در مقابل نظر امام صادق عليه‌السلام، نه از روي انكار و لجاج، بلكه از روي درخواست توضيح بوده است.22

حال كه از رابطه بين مستضعفان، مؤمنان و كافران آگاه شديم، جا دارد كه با تعريف و ويژگي‌هاي «مستضعفان» بيشتر آشنا شويم.

شهيد ثاني معتقد است: «مستضعف» كسي است كه از روي ناآگاهي به حق اعتقاد ندارد و با پيروان حق نيز معاند و دشمن نيست؛ نه از ائمّه اطهار عليهم‌السلام پيروي مي‌كند و نه از غير آنان. اما كسي كه به حق معتقد است اما دليل تفصيلي آن را نمي‌داند، او مستضعف نيست، بلكه از جمله مؤمنان است.23

علّامه طباطبائي نيز در تفسير آيه 98 سوره نساء در تعريف «مستضعف» بر اين اعتقاد است كه كسي كه در راه فهم و معارف الهي و عمل به آن، نسبت به دفع مشكلات فكري و عملي از خود ناتوان است، «مستضعف» شمرده مي‌شود. بر اين اساس، كسي كه در سرزميني ساكن است كه امكان فراگيري معارف ديني در آنجا نيست، يا به دليل شدّت عمل حاكمان ظالم آن ديار و ممكن نبودن هجرت از آنجا، امكان عمل به معارف ديني ندارد، كسي كه بدون عناد با حق و استكبار ورزيدن، به دليل عوامل مختلف غيراختياري، حقيقت بر او پوشيده مانده و فكر و ذهن او به حقايق ديني راه نيافته است، اينان مصاديق «مستضعف» شمرده مي‌شوند. آيات ديگري مانند: «لاَ يُكَلِّفُ اللّهُ نَفْسا إِلاَّ وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ» (بقره: 286) بيانگر همين نكته است.

بر اساس مجموعه اين آيات، ضابطه‌اي كلي در تشخيص افراد معذور از غير معذور به دست مي‌آيد و آن اينكه: «اگر انجام يا ترك فعلي مستند به اكتساب و اختيار انسان نباشد انسان معذور است.» از اين‌رو، اگر فردي به تمام معارف ديني يا بخشي از آن آگاه نيست و اين ناآگاهي در اثر سوء اختيار و كوتاهي اوست، اين ترك فعل و ناآگاهي مستند به او بوده و معصيت به شمار مي‌آيد؛ اما اگر اين ناآگاهي نه در اثر تقصير و كوتاهي، بلكه در اثر عوامل غيراختياري رخ داده باشد، اين ناآگاهي مستند به او نخواهد بود و چنين فردي گناه‌كار، مخالف عمدي حقيقت، مستكبر و منكر حقيقت شمرده نمي‌شود.

بر اين مبنا، مستضعف در نقطه صفر قرار دارد و چيزي مثبت و منفي كسب نكرده است و بايد امر او را به خدا واگذار نمود؛ همچنان‌كه آيه بعد از آيه محل بحث، «فَأُوْلَـئِكَ عَسَي اللّهُ أَن يَعْفُوَ عَنْهُمْ» (نساء: 99) و آيه «وَ آخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ»(توبه: 106) گوياي همين نكته است و البته رحمت خداوند بر غضب او سبقت دارد.24 بر اساس گفتار علّامه طباطبائي، مستضعفان فكري و علمي، جاهلان قاصر (نه مقصّر) و «مرجون لامراللّه»، عناويني مترادف و يا متشابه هستند.

با مراجعه به روايات نيز مي‌توان از تعريف و ويژگي‌هاي مستضعفان آگاه شد. اين ويژگي‌ها به طور خلاصه عبارتند از:

ـ مستضعف نه راهي به سوي كفر دارد و نه راهي به سوي ايمان؛ نه توان كفر ورزيدن دارد و نه ياراي مؤمن شدن.

ـ كودكان، مردان و زناني كه خِرَدي همسان كودكان دارند مستضعفند و مؤاخذه نمي‌شوند.25

ـ زنان و فرزندان شما، كه همسان شما [در معرفت به حقايق ديني ]نيستند، مستضعفند.

ـ كسي كه حجت بر او اقامه نشده مستضعف است26 و كسي كه از اختلاف آراء متفكران و مذاهب گوناگون آگاه است، مستضعف نيست.27

[گروهي از] مستضعفان نماز مي‌خوانند و روزه مي‌گيرند، در شكم و شهوت عفّت مي‌ورزند و حق را در غير خود نمي‌بينند. آنان به شاخه‌ها آويخته‌اند [و به ريشه‌ها نچسبيده‌اند.28]

ـ مستضعفان انواع و درجات متفاوتي دارند كه برخي مخالف برخي ديگرند.29

ـ مسلمانِ مستضعف كسي است كه به توحيد معتقد است، به اسلام و پيامبر آن اقرار دارد، از دين خارج نشده، با ائمّه اطهار عليهم‌السلامدشمن نبوده و حامي ظالمان در حق آنان نيست، در خلافت و جانشيني پيامبر صلي‌الله‌عليه‌و‌آلهشك دارد و شايستگان آن را نمي‌شناسد و از ولايت ائمّه اطهار عليهم‌السلامآگاه نيست. اما مسلماني كه منكر و معاند و ناسزاگو [نسبت به امامان عليهم‌السلام ]است در هلاكت خواهد بود.30

از مجموع آيات، روايات، گفتار فقها و متكلّمان و مفسّران، مي‌توان دريافت كه «مستضعف» كسي است كه به دلايلي خارج از اختيار و اراده خود و بدون تقصير و كوتاهي، يا در بُعد معرفتي از فهم كل دين يا بخشي از آن عاجز و ناتوان است، يا در بُعد عملي از عمل و اجراي معارف ديني عاجز. مستضعفان داراي انواع، مراتب و گروه‌هاي متفاوتي هستند.

وضع مستضعفان در قيامت

اكنون پس از آشنايي با تعريف و ويژگي‌هاي «مستضعفان»، نوبت به آن مي‌رسد كه از وضعيت آنان در قيامت آگاه شويم. بر اساس آيه 99 سوره نساء، اميد مي‌رود كه آنان مشمول عفو و رحمت الهي قرار گيرند:

«فَأُوْلَـئِكَ عَسَي اللّهُ أَن يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَ كَانَ اللّهُ عَفُوّا غَفُورا»

بر اساس قاعده «سبقت رحمت خداوند بر غضب او» نيز احتمالِ مورد رحمت قرار گرفتن آنان تقويت مي‌شود.

با مراجعه به روايات نيز احتمال ورود مستضعفان به بهشت بيشتر مي‌شود؛ چراكه برخي از روايات تلويحا و برخي ديگر تصريحا، بر بهشتي بودن مستضعفان دلالت دارند، البته مشروط بر آنكه در حدّ امكان و وسع خود، از اعمال حرام خودداري كرده، به انجام اعمال صالح پرداخته باشند. بخشي از اين روايات از اين قرار است:

امام صادق عليه‌السلام: كسي كه اهل روزه و نماز بوده و از محرّمات خودداري كرده و تقوا پيشه نموده است، امّا [ولايت اهل‌بيت عليهم‌السلامرا ]نمي‌داند و [اهل‌بيت عليهم‌السلام را] نمي‌رنجاند، خداوند چنين فردي را با رحمت خود داخل بهشت مي‌گرداند.31

حضرت علي عليه‌السلام در پاسخ اشعث‌بن قيس، كه خطاب به آن حضرت گفت: «اگر آنچه تو مي‌گويي حق است، پس همه مسلمانان غير از تو و پيروانت هلاك خواهند شد»، فرمودند: قسم به خدا كه حق با من است آنچنان‌كه مي‌گويم، و از امّت مسلمان جز ناصبان و منكران و معاندان [در حق ما اهل‌بيت عليهم‌السلام] هلاك نخواهند شد.

اما كسي كه متمسّك به توحيد و اقراركننده به اسلام و پيامبر است و از دين اسلام خارج نشده (مرتد نيست) و پشتيبان و حامي ظلم‌كنندگانِ بر ما نيست و با ما سر دشمني ندارد و در خلافت شك كرده، اهل شايسته آن را نمي‌شناسد و به ولايت ما معرفت ندارد، چنين فردي مسلمان مستضعف است كه [از يك‌سو،] اميد است مشمول رحمت خداوند قرار گيرد و [از سوي ديگر،] بر گناهان او جاي ترس و نگراني وجود دارد.32

بر اساس اين روايت، حضرت علي عليه‌السلام گرچه حق را منحصر در راه خود مي‌داند، اما در عين حال، رهروان غير راه خود را يكسره اهل عذاب و هلاكت نمي‌بيند، بلكه بين معاندان و عالمان كينه‌توز و جاهلان غيركينه‌توز، تفاوت قايل است. اين روايت تأييد مناسبي بر بطلان پلوراليسم معرفتي و پذيرش مشروط پلوراليسم نجات است.

از مجموع آيات و روايات، مي‌توان چنين استنتاج كرد كه گرچه مستضعفان استحقاق ذاتي بهشت را ندارند و تعيين قطعي وضعيت آنان به خداوند واگذار شده است، اما لحن و سياق آيات و روايات، ورود آنان را به بهشت و برخورداري از نعمت‌هاي بهشتي تقويت مي‌كند، گرچه مقام آنان در بهشت، به رتبه انبيا، صالحان، شهدا، صدّيقان، مؤمنان و ابرار نمي‌رسد و در درجات پايين بهشت جاي مي‌گيرند.

در پايان، يادآور مي‌شود كه وضعيت ساير گم‌راهان در قيامت نيز (مانند «مرجون لأمر اللّه»، بُله و اصحاب اعراف) وضعيتي مشابه مستضعفان است كه براي رعايت اختصار، از تفصيل آن خودداري مي‌شود.

اكنون با توجه به مطالب گذشته، مي‌توان مسير فيلسوفان مسلمان در رسيدن به پلوراليسم نجات را به شكل ذيل ترسيم كرد:

كثرت طولي و عرضي معارف بشري انحصار راه مستقيم در اسلام

نجات مستصعفاني كه اهل عناد نيستند

با توجه به اين الگو، راه براي پلوراليسم اجتماعي و مدارا با غيرمسلمانان در صحنه زندگي اجتماعي باز مي‌شود. البته پذيرش پلوراليسم اجتماعي مشروط به شرايطي است كه در جاي خود مورد بحث قرار گرفته است.33

نتيجه‌گيري

اكنون با توجه به مطالبي كه از نظر گذشت، مي‌توان از سه فرضيه مطرح شده در ابتداي بحث، فرضيه «پذيرش مشروط پلوراليسم نجات» را مورد تأييد و قبول يافت. بدين معنا كه ملاك نجات افراد در روز قيامت، عمل به تكليف در حد توان فرد مكلّف است. توانايي نيز در دو بعد ادراكي و رفتاري مطرح است، يعني فهم حقيقت و عمل بر اساس آن فهم. از آنجا كه توانايي فكري و عملي مكلفان متفاوت است، تكليف هر كس بر اساس توانايي او تعريف مي‌شود. از اين‌رو، هركس به اندازه تلاشي كه براي فهم حقيقت و عمل مطابق با آن كرده است به سعادت اخروي دست مي‌يابد. در ادبيات ديني ما، از فهم و عمل درست به ايمان و عمل صالح تعبير مي‌شود، چنانچه افرادي به دليل ناتواني فكري و عملي، در تحصيل ايمان و انجام عمل صالح ناموفق باشند، گرچه استحقاق ذاتي براي برخورداري از تنعمات بهشتي را ندارند، اما به دليل رحمت واسعه خداوند و سبقت رحمت بر غضب او، نه تنها از عذاب الهي مصونند، بلكه از تنعمّات بهشتي نيز در حد خود بهره‌مند خواهند شد. در نقطه مقابل، كساني كه در عين توانايي فكري و عملي از شناخت حقيقت يا عمل بر اساس حقايق شناخته شده كوتاهي كنند، به اندازه كوتاهي خود معذّب بوده و از رحمت خداوند بي‌بهره خواهند ماند.

پى نوشت ها

1ـ جان هيك، مباحث پلوراليزم دينى، ترجمه عبدالرحيم گواهى تهران، مؤسسه فرهنگى انتشاراتى تبيان، 1378، ص 93ـ94.

2ـ همان، ص 85.

3ـ ابن‌سينا، الاشارات و التنبيهات تهران، مؤسسه نصر، بى‌تا، ج 3، ص 325.

4ـ ملّاصدرا (صدرالدين محمّدبن ابراهيم شيرازى)، الاسفار الاربعة العقلية (قم، مكتبة المصطفوى، بى‌تا)، ج 2، ص 70ـ81.

5ـ امام خمينى، مكاسب محرّمه، چ دوم قم، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى، 1381، ج 1، ص 133ـ134.

6ـ محمّدبن محمّد غزالى، الجامع العوام عن علم الكلام بيروت، دارالكتاب العربى، 1406، ص 115ـ116. توجه داريم كه نقل اين سخنان به معناى تأييد همه محتواى آن نيست و ما صرفا به جنبه‌اى خاص از اين انديشه نظر داريم.

7ـ مرتضى مطهّرى، عدل الهى، تهران، صدرا، 1381، ص 268.

8ـ همان، ص 317.

9ـ مرتضى مطهّرى، حق و باطل تهران، صدرا، 1381، ص 10.

10ـ محمّدبن يعقوب كلينى، اصول كافى، چ چهارم بيروت، دار صعب، 1401، ج 2، ص 338.

11ـ همان، ج 2، ص 381.

12ـ شيخ طوسى، تبيان بيروت، داراحياء التراث، بى‌تا، ج 3، ص 302.

13ـ محمّدبن يعقوب كلينى، پيشين، ج 2، ص 404.

14ـ محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، چ دوم بيروت، مؤسسة الوفاء، 1403، ج 69، ص 157.

15ـ سيد محمّدحسين طباطبائى، الميزان بيروت، مؤسسه اعلمى، 1413، ج 5، ص 51 / عبداللّه شبّر، حق‌اليقين فى معرفة اصول‌الدين، ط. الثانية (نجف اشرف، الطبعة الحيدرية، 1375)، ج 2، ص 144.

16ـ محمّدباقر مجلسى، پيشين، ج 69، ص 167.

17ـ محمّدبن يعقوب كلينى، پيشين، ج 2، ص 383.

18ـ ر.ك. اعراف: 48.

19ـ همان.

20ـ محمّدباقر مجلسى، پيشين، ج 69، ص 166.

21ـ محمّدبن يعقوب كلينى، پيشين، ج 2، ص 311.

22ـ محمّدبن يعقوب كلينى، پيشين، شرح ملّاصالح مازندرانى و ابوالحسن شعرانى، بى‌جا، بى‌نا، بى‌تا، (12 جلدى)، ج 10، ص 98ـ99.

23ـ شهيد ثانى، مسالك الافهام قم، مؤسسه معارف اسلامى، 1413، ج 1، ص 268.

24ـ سيد محمّدحسين طباطبائى، پيشين، ج 5، ص 51ـ52.

25ـ محمّدبن يعقوب كلينى، پيشين، ج 2، ص 404، ح 1و2و3.

26ـ همان، ج 2، ص 406، ح 11.

27ـ همان، ج 2، ص 405، ح 7، ص 406، ح 10 و 11.

28ـ محمّدباقر مجلسى، پيشين، ج 69، ص 61.

29ـ همان، ج 69، ص 59.

30ـ همان، ج 69، ص 171.

31ـ همان، ج 69، ص 162.

32ـ همان، ص 171.

33ـ ر.ك. مهدى عزيزان، «پلوراليسم فرهنگى در انديشه اسلامى»، كلام اسلامى 44، 45و46 زمستاان 1381، بهار و پاييز 1382.